



۲۰۱۵/۱۲/۱۹

م. فقیر فقیر

«شورای حراست و ثبات افغانستان»

(مجمع گرگان و کرکسان فرتوت و گرسنه)

اخیراً تلویزیون ها، روزنامه ها و جارچی های بلند رتبه و پائین رتبه سرزمین کزآغند، با آب و تابی بی مانند، ساکنین بخواب رفته و نیم بیدار و کاملاً بیدار آن دیار کرجنگ را به اطلاع رسانیدند که گویا جماعت تازه ای از عالم علیا به عالم سفلی پا گذاشته اند که هدف خود را جلوگیری از سقوط کزآغند به برزخ عظمای نشاپند اعلان فرموده اند. آنانی که خواب بودند، نیمه - بیدار شدند، کسانی که نیمه - بیدار بودند بیدار شدند و مردمانی که بیدار بودند، به دلایل نامعلومی، فازه ای سر داده، دیده گان را برهم گذاشته و خود را به خواب خرگوش زدند. عده ای خواب و نیم - خواب و نیم - بیدار که هنوز به فیض کردگاری حواس پریشان شان تا حدی سر جایش بود و انتظار حدوث معجزه ای را با حکمت الهی در سر می پروریدند، با کنجکاوی ای که سرخی قوغ بلوط را در خاطرهای ناشاد کزآغندیان زنده می کرد، به بقیه اخبار گوش فرا دادند تا مکتشف شوند که چه نام های آشنا و ناآشنا و کدام عجبویه های بی نام و نشان در حلقه این جماعت خیر و بشر دوست تازه - بدنیا - آمده شامل اند تا باشد راه های تازه واسطه و وسیله و تملق و خویشخوری غصب و خوش خدمتی به اغیار هموار گردد و به نان و نوائی رسیده آیند.

نام ها که خوانده شدند، پیدا آمد که جماعت نوزاد، نوزاد نه، بلکه بس فرتوت و دیرینه - وجود است. خدا لعنت کند شیطان را نمی دانم چرا هر وقتی که من این اسما را، که از چهل سال بدینسو شنیده ام، می شنوم، کلمات قاتل، چپاولگر، غدار، وطنفروش، جانی، چارکلاه، شارلتان، منافق، و حقه باز به خاطر می افتد. باز هم خدا لعنت کند شیطان را که به مجرد شنیدن این نام ها، بیاد جماعت ظالم و خونخواری می افتم که اختیار شکم خود ندارند و شایق اند تا با حقه های متمادی و متکرر، الی دمیدن صور اسرافیل، بر اریکه قدرت غیر مشروع تکیه زده و در دسترخوان مردم مستعطف حضور داشته و به اگله و اشربه بی پایان و سیرناشدنی خود ادامه دهند.

فقیر حقیر شما این خیر بدیع را در حوالی بعد از ظهر در سماوات خیرالدین شاه واقع در چارراهی بودند، که چاینکی تُند و پر روغنی دارد، شنیدم. خدا گردنم را نگیرد، در این مورد که گوشت چاینکی خیرالدین شاه از کدام حیوان بدست آمده است، چندان اطمینان ندارم زیرا گاهی اوقات بوی خر می دهد (بیچاره خرهای کزآغند!).
با شنیدن این خبر به قول چیز فهمان، داغ، دهنم از خوردن بازماند، گوئی چاینکی خیرالدین، با همه خوشمزگی و پربوئی،

زهرم شده و در گلویم گیر کرده باشد. گیلان مکرر آب را با عجله و قُرْت قُرْت پر از سر و صدای غیر معمول سر کشیده و به کسی که همراه بود نگاهی انداختم. حال او بهتر از من نبود. مع هذا، به مشکل لب کشوده گفت: «ای تلویزیو چیزائی موگه که ده قوطی عطار نیه.» (ترجمه برای آنانی که از کژآغند دور زندگی می کنند: این تلویزیون چیزهائی میگوید که در قطعی عطار نیست.)

با شنیدن این سخن قفل دهنم باز شد، گلو را صاف و باقی چاینکی خیرالدین را با کیف تمام نوش جان کردم. در راه منزل، نمی دانم به چه علتی این گفته در خاطر من خطور کرد که: «شاهنامه را آخرش خوش است».

العبد الاحقر

فقیر فقیر





شماره ۳ از ۳ صفحه

ارسال مقالات: info@arianafghanistan.com و یا spineghar@gmail.com